

در صفحه ۱۲ بخوانید...

با هم سخن شویم | سعید لیلاز

به «بی مسئولیتی» فکر می‌کنم | اوران در خشنده

خودتان حقتان را بگیرید! | مجید انتظامی

و... و...

پیر در آینه فرهنگ کُرد

سال‌های دهه ۷۰ شمسی در واحد اطلاعات و اخبار صدا و سیما مرکز کردستان خدمت می‌کردم. در یکی از ایام آن سال‌ها به فکر افتادم که گزارشی از سرای سالمندان سنندج که همسایه دیوار به دیوار...

سالمند را نباید روی صندلی پارک فرستاد

مشخص است، مهمان تجربه‌اش می‌کنیم؛ ۶۰ سالگی که بگذرد دایره‌المعارف‌ها هم عنوان دیگری بر ایمان در نظرمی‌گیرند...



درباره روزگاری که بازنشستگان می‌گذرانند

منزلت یا مدلت



عکس: سعید غلامحسین‌زاده / شهر وند

گزارش

گزارشی از سرای سالمندان سنندج

دیار فراموشی

| شیروان یاری | خبرنگار

آرام در گوشه‌ای بر صندلی قرمز رنگ پلاستیکی تکیه زده و عارش می‌شود که برای گرفتن چای از خدمه قهوه‌چی لیوان به سمت لوله کتری بزرگ سفید او بگیرد و سرش داد بزند. او که با سیمای مرتب و محاسنی تراشیده، ادکلن زده و با چشمان کوچک آبی رنگش مدت‌هاست به من زل زده، با تبسمی ملیح و با صدای محزون محشون از وقار مرا به سوی خود فرامی‌خواند.

پس از گپ و گفتی دوستانه اما آمیخته به حس پدر - فرزند یادداشتان زندگی‌اش را ورق می‌زند و چون استادی داستان‌نویس دریای متلاطم سرنوشتش را روایت می‌کند. او که خود را علی‌اصغر ش معرف می‌کند، دست بر کتف شانه‌بی‌حسب می‌گذارد و می‌گوید: «مرا اینجوری نین زمانی برای خود برویایی داشتیم، چراغ خونه من روشن و پرفروغ بود برای همه، زن و فرزند و خواهر و برادر بر سفره پهن ضیافت می‌نشستند، تناول می‌کردنم می‌خندیدند.

علی‌اصغر سالمند ۷۲ ساله سرای سالمندان سنندج سال ۱۳۴۸ در دانشگاه تهران لیسانس ادبیات می‌گیرد و همزمان با تحصیل در اداره فرهنگ و هنر وقت و فرهنگ و ارشاد کنونی استخدام می‌شود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به دلیل شایستگی به مدت ۶ سال رئیس فرهنگ و ارشاد اسلامی سقز می‌شود و بعد از آن او را به شهر میروان در سمت ریاست انتقال می‌دهند. استادش ۳ سال به نیکی در شهر میروان خدمت می‌کند. این سالمند ساکن در سرای سالمندان افزون بر طبع شعر، عاشق موسیقی و نوازندگی است؛ او از اساتید نوازندگی ویولن است؛ او در گوشه تخت بخت سرای سالمندی سساز ویولنش را آویزان کرده و هر وقت دل کوچکش از فرط غصه غمگین می‌شود آرشه ویولن را بر سیم‌های پاره زندگی می‌کشد تا قلب زخمی‌اش آرام گیرد.

آقای شجاع با این سابقه مدیریت و توانایی هنری تو کجا و این جاکجا؟

چه بگویم که رنجنامه من ششاهنامه هزار من کافذ است، من به دلیل ورشکستگی و خیانت یکی از شرکای سرمایه‌گذار هم‌زندگی‌ام را باختم و به همین دلیل میان من و خانواده دیوار فاصله قد برافراشت. در این شرایط همسرم به همراه فرزند کوچکم هوس فرنگ کردند و به همین بهانه از هم جدا شدیم و او با پسر دوم رفت. خدا را شکر شنیدم که پسر بزرگ و برای خودش در نروژ کسی شده.

فرزند اولت چی او ایران زندگی می‌کند؟

بله پسر اولم هم اکنون ۳۸ ساله و دارای پروانه پایه یک و کالت است و شنیدم که از دواج کرده و زندگی خوبی با همسرش دارد. امیدوارم که در زندگی مشقت نبیند و مسرور و خوشنود باشد و هیچگاه شرمند خانواده‌اش نشود. هر چند او احوال مرا نمی‌پرسد اما دل‌م برایش تنگ می‌شود. تاکنون دیوار به من زل‌نشده‌ام و حدود آرزو در آن جا مانده‌ام و بعد به سرای سالمندان برگشتم.

تو که بازنشسته‌ای، چرا برای خودت خانه اجاره نمی‌کنی و تن دادهای به این زندگی؟

آهی می‌کشد و می‌گوید، حقوقم به حساب پسر بزرگم واریزی می‌شود. و بعد سکوت می‌کند و پانوک یا به سنگریزه‌های کف سیمانی حیات سالمندان می‌زند. داستان زندگی تراژیک آقای ش مدیر سرای سالمندان نیز تأیید می‌کند و افسوس می‌خورد. به گفته او این سالمند پس از چشیدن طعم نامهربانی خانواده به مواد مخدر پناه می‌برد و روزی در خیابان دستگیر و بعد از تأیید بی‌کسی، کارشناسان دادگستری پرونده او را در سال ۹۱ برای پذیرش به سرای سالمندان سنندج راجع می‌دهند.

در بخش جنوب‌غربی سرای سالمندان سنندج نیز در چندین اتاق کوچک ۲۵ زن سالمند سالم و برخی نیز بیمار از پافا افتاده ویلیجیری و واکر به دست‌زدگی می‌کنند.

ادامه در صفحه ۱۰

سرد بزرگ آهنی سرانیز به مثابه سیمای تکیه میهمانان این خانه بزرگ خسته است و ملول، رنگ قرمز کلمات تالیسوی رنگ‌زده این سرپرده امید لحظات بی‌کسی، زیر نهم باران و زمهریر زمستان‌های سرد همچون روح انتظار مادران و پدران ساکن این خانه پیر و فرتوت شده است. از زیر تابلو که می‌گذرم و گام در حیاط، حیات انسان‌های تنها و سر در گریبان غم می‌نهم، تنم می‌لرزد و رعشه ترس از سرنوشت، دست بر پوست غرور جوانی‌ام می‌کشد. آری این جاسرزمین نسیان است؛ دیار نامهربانی فرزند به مادر، به پدر.

دم دمای غروب است نور کم‌سوز خورشید از ستیغ ستبر آبی در گذشته است و کم کمک تخت آبی آسمان را به ماه و ستاره می‌بخشد. در پس این هیاهو رود زندگی در چشمان منتظر و پریشان مردان و زنان پیر این خانه جاری است، وسط حیاط وسیع سرای سالمندان سنندج میخ شده‌ام به زمین، دوخت شده‌ام به مردمک چشمان فریادگر ۶۵ زن و مرد سالمند - در این خانه بزرگ سکوت فریاد می‌زند و گذر زمان پتکی است سخت بر عقربه‌های ساعت - سالخورده‌گان این سرایه بورنگ آدم‌های غریبه عادت دارند، از منظر آنان غربت و غریبگی تنها وجه مشترک هویت آنان با جامعه بیرونی است.

قبیل و قبال مردان خاکستری پوش در گوشه‌های از حیاط خانه سالمندان برای گرفتن یک استکان چای سکوت را می‌شکنند. تعدادی از سالمندان نسبتاً سالم زیر سایه دیوار روی فرش پاره پوره لم داده‌اند و با چشمان بی‌رقم زل زده‌اند به دست قهوه‌چی سرا، همه یادداشتان چروک لرززان دسته آلومینیومی لیوان را سفت گرفته‌اند و منتظر ریختن چای هستند. برخی از آنان از فرط عجله دست بر کتف شانه دوست سالمند جلویی می‌گذارند و لبه لیوان را به لوله کتری بزرگ می‌چسبانند. در این هنگام خممه قهوه‌چی سرا که مردی بالا بلند با سیمای عصبانی است با لوله کتری محکم به لبه لیوان پیرمرد (که مردمک چشمان کم‌سپوش زیر عینک ضخیم شیشه استکانی‌اش سوسو می‌زند) می‌کوبد و فریاد می‌زند: «کاک ابراهیم بشین سرجات» و پدر پیر خنزر پتزی لب و لوجه زخمی آویزش را می‌گزدود؛ لشکسته سرچایش می‌نشیند.

لحظاتی بعد پیر مردان سالمند که سینه خود را به جرعه چای جوشیده تلخ ترنم بخشیده‌اند سیگار به دست می‌شوند و دود را مثل زندگی سیاه شوربختی شان سینه کش می‌کنند و از لای دندان‌های مصنوعی با کرموی زرد از گوشه‌ای از دهان بیرون می‌دهند و حسرت می‌خورند به دوران جوانی به دوران کانون گرم خانواده.

همزمان با رقم خوردن این صحنه از زندگی مردان سالمند در گوشه‌ای از حیاط سرای سالمندان سنندج، کاک اسماعیل سالمند مبتلا به بیماری - آلزایمر - با دامپایی لنگه به لنگه آبی رنگ، دودستش را گره کرده بر سینه بانفس‌های سردی که پره بینی گوستالوی‌اش را می‌لرزاند به خممه قهوه‌چی بد و بیراه می‌گوید و فریاد می‌زند که چرا برای همسرش ایران، جای در لیوانش نریخته است. ۱۰ سال قبل ایران، همسر اسماعیل کارمند بازنشسته شهرداری فوت می‌شود و او به دلیل بی‌کسی و نداشتن فرزند ۳ ساله است که با حکم بهزیستی در سرای سالمندان سکنی گزیده است. اسماعیل ۷۰ ساله، سال گذشته به بیماری آلزایمر مبتلا شد. او تنها اسم شریک زندگی‌اش را در گوشه‌ای از مغز به یادگار دارد، این پیرمرد وفادار و عاشق خانواده هنگام گرفتن سهم غذا و جای افزون بر سهم خود، تقاضای سهم ایران، همسرش را نیز می‌کند و این داستان اسماعیل که برای من تراژیک و برای کارمندان و سالمندان تکراری و مضحک است هر روز ادامه دارد.

در میان جمعیت سالمندان مرد این خانه، پیرمردی ۷۲ ساله در کنجی از سررا حیات می‌کند، تمایز پوشش و رفتار او از دور نمایان است، با آن که یونیفرم طوسی خاکستری رنگ سرای سالمندان به تن دارد اما با سنگینی و وقار تمام رفتار می‌کند و هنگام هیاهوی توزیع چای

می‌توانند از خدمات و امکانات شهری مانند کتابخانه‌ها، مترو، پارک‌ها و اتوبوس به صورت رایگان استفاده کنند. این کارت به بازنشستگان و افراد دارای ۶۵ سال یا بیشتر تعلق می‌گیرد. حکایت این کارت، کارتی که بازنشستگان معتقدند هیچ منزلتی برای آنها به ارمان نیارده است را ادامه می‌دهیم و به فرد بازنشسته‌ای می‌رسیم که... «خانم امانی» بازنشسته آموزش و پرورش است، وقتی از او سراغ کارت منزلتش را می‌گیریم اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و می‌گوید: «اصلاً نمی‌دانم این کارت را کجا گذاشته‌ام. تنها کاری است که هیچ‌وقت همراه خود نبرده‌ام». او کارت‌های منزلت را تزیینی می‌داند و تنها ویژگی مثبت آن را اسم زیبای کارت می‌داند و از نحوه برخورد با سالمندان کشور استرالیا می‌گوید: «در سفری که به استرالیا داشتم از احترام ویژه‌ای که به سالمندان قایل می‌شدند شوغفت‌ده شدم.

ادامه در صفحه ۱۱

بالایی برخوردار است؛ تا جایی که در صورت نقض این حقوق و بی‌توجهی به شرایط و شأن یک سالمند، او حتی می‌تواند در این خصوص اقدام قانونی انجام دهد. سالمندان در کنار زنان و کودکان در بسیاری از کشورها از اولویت در رسیدگی برخوردار هستند. متأسفانه برعکس سایر کشورهای جهان، در ایران جایگاهی خاص برای سالمندان در هیچ مکانی در نظر گرفته نشده است؛ حقوقی نیز برای سالمندان در سطح جامعه در نظر گرفته نشده است؛ حتی طرح‌های محدودی نظیر «کارت منزلت» هم که برای عده‌ای از سالمندان رایج شده است، دستور کار مشخصی ندارد.

کدام منزلت کارت تکریم منزلت است که با عنوان کارت منزلت شناخته می‌شود کاری است که به افراد بازنشسته ادارات و سالمندان داده می‌شود. براساس این طرح، دارندگان کارت منزلت

دیگر ضرورتی ندارد تا کار و فعالیت کنند، بنابراین می‌توانند در خانه بمانند و به کارهای مثل ورزش یا فعالیت‌های مورد علاقه خود که در چارچوب درآمد و منابعی که در اختیار دارند انجام دهند. در همه جای دنیا برای رفاه شهروندان سالمند کارت‌های هوشمندی وجود دارد که این افراد در خریدهای روزمره خود از آن استفاده می‌کنند. شهرداری تهران هم پیرو همین موضوع همزمان با راه‌اندازی کارت منزلت تصمیم به گسترش آن به‌عنوان یک کارت شهروندی برای سالمندان را گرفت که در آینده بتواند به اکثر نیازهای روزانه آنها پاسخ بدهد. اما این طرح هنوز پیشرفت چندانی نداشته و در حال حاضر تنها اتوبوس‌رانی و شرکت مترو و با این کارها خدمات رایگان رایج می‌کنند. خدماتی که نتوانسته انتظارات بسیاری از بازنشستگان و سالمندان را برآورده کند.

حقوق سالمندان در بسیاری از کشورها به‌ویژه کشورهای اروپایی از اهمیت بسیار

«بازنشستگی رایج راه نیست؛ آغاز یک زندگی است». این جمله را می‌توانید بر پیشانی بسیاری از پایگاه‌های اینترنتی و سازمان‌های مرتبط با بازنشستگان مشاهده کنید. شعاری که می‌خواهد به بازنشستگان بقبولاند که آنها تمام نشده‌اند و می‌توانند در نیمه دوم زندگی خود روزگار متفاوت و دگرگونه‌ای را داشته باشند. جمله‌ای که به گفته «خانم امانی» بازنشسته آموزش و پرورش تنها در حد یک شعار است و باید مکان فعل‌های این جمله را جابه‌جا کرد.

مقام سالمند «بازنشستگی» به حالتی گفته می‌شود که کارمند رسمی دولت یا داشتن شرط معینی از سن و دارا شدن سنوات معینی از خدمت، طبق قانون و به موجب حکم مقام صلاحیت‌دار، اجراء می‌کند و ضمن خاتمه یافتن حالت اشتغال، او مادام‌العمر مستحق دریافت حقوق می‌شود. بازنشستگی مرحله‌ای از زندگی کارکنان است که